

چند بیت گردی

محل عشقبازی خود را کنار چشمه
پایین آبادی قرار میدادید
هر کدام بهم‌دیگر يك سیب سرخ
(بعنوان) یادگار میدادید
آن‌دم هفت سال بود
روح من بالای سر شما طیران میکرد.

شیخ این سخنان را میگفت
آنگاه برای همیشه از پدر و مادر
قهر میکرد.
وه ازمنده نورانی!
می‌آمد رسید بکنار شهر
به نزدیک شیخ‌رش و شیخ‌هادی می‌آمد.

ژوانی خوتان داویشته وه کانیه
کهی بهر مالانه
یه کی سیونکی سوروده داوه به‌یه کتر
به‌یاد گارانه
ئه‌وده می‌هوت سال بو
روحی من له‌سهر ئه‌نگو ده یکرده
وه سه‌یرانه .

ئه‌وه شیخ ده یفه‌رمو ئه‌وقسانه
جا به‌یه کجاری زین ده بوله‌دای
وبابانه .
له‌بهر مه‌نده‌ی ده نورانیه!
ده^۱ هات‌گه بیشته قه‌راغ شاریه
ده^۲ هات‌کن شیخ‌ره‌ش و شیخ‌هادیه

- ۱- ژوان : عشقبازی و ملاقات عاشق و معشوق را گویند که بیشتر در هنگام شب و دور از انظار صورت می‌گیرد .
- ۲- ده‌هات : می‌آمد
- ۳- ده‌هات‌کن : می‌آمد به‌پیش ...

آنها هر دو وجین می‌کردند.
 شیخ مند نظری به وجین میانداخت
 وجین خشک میشد و بزراعت شبنم
 می نشست
 آنگاه شیخ رش به شیخ هادی میگفت
 این شیخ مند است
 ما اگر او را بخانه ببریم باید او را
 بزرگ خود قرار دهیم
 و خودمان زیر دست او بنشینیم .
 حال بیا بدانیم تدبیر ما چیست ؟
 شیخ هادی میگفت شیخ مند نماز گزار
 است هیچگاه نمازش فوت نمیشود
 تو [مبڈل] بشو بماری سیاه سفیددهن
 (برای نیش زدن او) برو بزیر تخته سنگ
 او را (چنان) نیش بزنی، که موهای
 سرش بر باد رود .
 آنگاه شیخ رش مبڈل بماری سیاه
 سفیددهن میشد
 بزیر تخته سنگ میرفت .
 شیخ مند میفرمود ای تخته سنگ

نهوان هدر دوکیان بژاریان ده
 کردیه .
 شیخ مه‌ند نه‌زهری ده کردیه بژاری
 بژار ویشک ده بو زهرعات آونگی
 له‌سدره پهریه .
 جا شیخ زه‌ش ده یکوت به شیخ هادیه
 نه‌وه شیخ مه‌نده
 نه‌مه نه‌ گهر بیه‌ینه وه مائی ده بی
 نه‌وی بکه ینه‌وه گه‌وره
 بو خو‌مان دا بنیشین به‌چو کایه‌تیه .
 جاوه ره بزاین ته گبرمان چیه؟
 نه‌وه شیخ هادی ده یکوت: شیخ مه‌ند
 نوژ کهره وقت نوژی ناچی
 نه‌تو ببوه ماریکی زه‌شی لغاوه اسپیه
 لئی بچووه بن به‌ردی به‌رده تاتی^۲
 پییه وه ده بابیا تو کی سه‌ریه .
 جا شیخ زه‌ش ده بووه ماریکی زه‌شی
 لغاوه اسپیه
 ده چووه بن به‌رده تاتییه
 نه‌وه شیخ مه‌نده یه‌رمو نه‌ی به‌رده تاتییه

۱- لغاوه : دو گوشه دهان را لغاوه گویند .

۲- به‌رده تات : تخته‌سنگی که بر آن نماز می‌گزارند .

تو وه خوژت گرتووه گه وماره زه شه

لغاوه سپیه

گه دی له قیامه تی جوابت چیه ؟

بهردی به زده تاتی فری دی داوه گه و

ماره زه شه لغاوه سپیه .

گه و ده بو به به راتیکی شین به شیه

شیخ مه ند ده بو به به راتیکی سور

به شیه

گه وان هه ر دو کیان لیکیان ده دا،

هیچیان زه فه ریان پیکتر نه ده بر دیه .

شیخ زه ش کوتی به شیخ مه ند بیه ،

گه تو بچووه به حه شتی ،

بووم بینه قه ند پلیکی ده نوریه

گه تو دا بنیشه به گه وره

گه میش داده نیشم به چو کایه تییه .

شیخ مه ند ده یفه رمو : گه تو سو ند

بو بخو به سوندی پیاوانه

ته لاقم^۱ بو بخو به ته لاقی ژانانه

تو بخود گرفته بی این مار سیاه سفید

دهن را

آخر در (روز) قیامت پاسخت چیست؟

تخته سنگ آن مار سیاه سفید دهن

را دور میانداخت .

او بشکل قوچی سیاه سفید پیشانی

درمی آمد

شیخ مند بشکل قوچی سرخ سفید

پیشانی درمی آمد

آنها هر دو بهم میزدند

هیچیک بر دیگری ظفر نمی یافت

(نمی برد) .

شیخ رخ به شیخ مند گفت :

تو به بهشت برو

بر اییم یک قندیل نورانی بیار

(آنگاه) تو بنشین به بزگی

من هم می نشینم به کوچکی (زیر

دست تو میشوم) .

شیخ مند میفرمود تو برای من سو گند

بخور سو گند مردانه

طلاق بخور بطلاق زنانه

۱- ته لاق : طلاق، طلاق خوردن یکنوع سو گند یاد کردن است، کسیکه بدروغ طلاق

بخورد زنش مطلقه شده از عقد او خارج میشود و اگر طر فین مجدداً بخوانند را بطه زن و شوهری*
 *در صورتی که طلاق با نیت و قصد باشد و در صورتی که طلاق با نیت و قصد نباشد و در صورتی که طلاق با نیت و قصد نباشد و در صورتی که طلاق با نیت و قصد نباشد

به‌قالبی من نه‌بیوه غه‌یانه .

شیخ‌رَش سوندی^۱ بو ده‌خوارد به
سوندی پیاوانه

ته‌لاقی بو ده‌خوارد به‌ته‌لاقی ژنانه
ده‌یکوت ئەمن به‌قالبی تو نا‌بمه
وه غه‌یانه .

جائوه شیخ مه‌ند به‌نه‌زده‌چووه
به‌هه‌شتی

لال بم شیخ مه‌ند جحیلله

جائوه شیخ‌رَش لئی، به‌فیله
خه‌نجه‌ری ده‌ماویله

لال بم جه‌رگی شیخ مه‌ندی کیلا.

ئه‌ی‌ها وار شیخه^۲ سوره

دل دایسی وه‌ك کوره

قالبی شیخ مه‌ندیم ده‌خونجی داده

بوسوره .

به‌کالبد من خیانت نکئی .

شیخ‌رَش برای او سو‌گند می‌خورد،
سو‌گند مردانه

برای او طلاق می‌خورد بطلاق زنان
میگفت من بکالبد تو خیانت نمی‌کنم.

آنگاه شیخ‌مند به‌نظر (درعالم‌معنی)
به‌بهشت میرفت

دریغا شیخ‌مند جوانست

شیخ‌رَش نسبت باو بفکر حمله‌است
(لبه) خنجرش پهن‌است

زبانم لال جگر شیخ‌مند را کاوید .

آی فریاد شیخ‌سور

دل‌مانند کوره‌شعله‌ور است (میسوزد)

کالبد شیخ‌مند از خون‌رنگین‌میشد.

«داشته باشند مرد باید پس از اتمام عده زن را دوباره به‌عقد‌خود درآورد. «مند» به «شیخ‌رَش» می‌گوید باید برای من طلاق بخوری که درموقعیکه من در عالم‌معنی به‌بهشت می‌روم و طبعاً از خود بیخود می‌شوم و نیروی حفظ و حراست خود را از دست می‌دهم بجان من سوء‌قصد نکئی. شیخ‌رَش باوجود قول‌دادن و قسم‌یاد کردن و طلاق‌خوردن از فرصت استفاده کرده در همان حین «مند» را باخنجر بقتل می‌رساند .

۱- سوند : سو‌گند «واو» مانند EU فرانسه تلفظ می‌شود .

۲- شیخه‌سوره : آرامگاه این شخص درقریه «کرپوه» میان سوسنی‌ها است. سوسنی‌ها

طایفه‌یی هستند که علی‌الظاهر در منطقه سردشت سکونت دارند .

زبانم لال شیخ‌مند جوانی درخون رنگین شده‌ای . شیخ‌مند نورانی «زریان» را فرا میخواند میگفت ای «زریان» امیدم تویی این نامه را براه بینداز رو کن به حجرهٔ مادرم . «زریان» به شیخ‌مند میگفت من طاقت ندارم. تا «شمال» باشد من قدرت ندارم.	لال! بم شیخ‌مند مندالی ده خو نیدا شه لالی . لهو شیخ‌مندی نورانییه بانگی ده کرده زریانییه . ده یکوت نهی زریانه وههویکه نهو قاقهزه‌ی به‌زئی که روده حوجره‌ی دایکم که . زریان ده یکوت به شیخ‌مندییه نهمن تاقدتم نییه . هه‌تا شه ^۱ مال لهوی بیخو من قودره تم نییه . زه بی نهت بی قودره‌ته خودا نهت دا قهوه‌ته پیره شه‌مال ^۲ نوره‌ته روده حوجره‌ی دایکم که نهو قه‌زیه‌ی منی حالی که نهو شه‌مالی جوندییه هات له‌پیشی چه‌قییه ده یکوت به‌هه‌و لادی شیخ‌جافریه ده یکوت نه‌تو حاجه‌تت به‌من چییه؟ جا شیخ‌مند قاقه‌زی ده‌نوسیه
--	--

۱- زریان : باد سردیکه از شمال شرق میوزد .

۲- شه‌مال : باد گرمیکه از جنوب غرب میوزد .

<p>[بدست] «شمال» میداد او نامه را به پیش مادرش میآورد. مادرش مشغول نان پختن است او بامشت بران خود میزد میگفت ای فرزند وای بر من (بینوا) دعای خودم بتو کارگر افتاد آی فریاد فرزند فریاد (امید که) برادرم شیخ حمزه بیاید او فریادرس مند باشد (امید که) برادرم شیخ قادر بیاید او فریادرس مند باشد آی فریاد صدبار فریاد (امید که) برادرم شیخ ابراهیم بیاید او برای انتقام مند بیاید (امید که) شمس تبریزی بیاید او برای انتقام مند بیاید صحابه‌های «زه لیلان» امامزاده سرد کوهستان صحابه‌های نواحی بانه او بفریاد مند بیاید</p>	<p>دهیدا بهدم شه‌مائی به ئهو ده‌یهینا بوکن دایکییه . دایکی له‌بهر نانیه ئهو مستی ده‌داله زانیه ده‌یگوت زۆله سه‌لام لی زابو دوعای خوّم لیت گیرابو ئه‌ی هاوار زۆله هاوار باشیخ همزه‌ی کاکم بی ئهو ده‌هاواری مهن‌دی بی باشیخ قادری کاکم بی ئهوده هاواری مهن‌دی بی ئه‌ی هاوار سه‌ت جارهاوار شیخ برابمی کاکم بی ئهوله تۆله‌ی مهن‌دی بی شه‌مسی ته‌وریزی بابی ئهوله تۆله‌ی مهن‌دیم بی ئه‌سحابه‌ی زه^۱ لیلانی چاکی سارده^۲ کۆسانی ئه‌سحابه‌ی بهری بان ئهوله هاواری مهن‌دی بی</p>
---	---

۱- زلیلان : بروزن عزیزان دهی است درسلدوز ازتوابع رضائیه .

۲- سارده کۆسان : سرد کوهستان دهی است ازمجال گورگ مکرری (مهاباد).

آن سید سفاخان	ئوسهیدی سه ^۱ فاخانی
آن سید ماوه لو	ئوسهیدی ماوه ^۲ لۆیه
آن شخص بره جو	ئوشه خسهی ^۳ بهره جۆیه
کانی مرادی کوچکیه	کانی ^۴ مرادی کوچکیه
پیر محمد بوغده داغی	پیر ^۵ موچه ممه‌ی بوغده داغیه
برای انتقام مند بیاید .	بی ^۶ له تۆله‌ی مهندییه .
هممه و فریاد برخاست	هه لالا و غولۆ پهدا بو
حلقه ذکر گرفته شده بود	آلقه‌ی زیکرئی گیر ابو
شیخ حمزه ایستاده بود	شیخ همزه‌م راوه ستا بو
میگفت (اگر) نیزه را بلند کنم	ده یگوت ژمبی هه لئیم
آسمان را خراب میکنم .	عاسمانی ده ژوخینم .
هممه و فریاد برخاست	هه لالا و غولۆ پهدا بو
شیخ قادر ایستاده بود	شیخ قادر راوه ستا بو
میگفت (اگر) نیزه را بلند کنم	ده یگوت ژمبی هه لئیم
خورشید را هم درهم میکوبم .	ژۆژیس تیک ده په ژینم .

۱- سفاخان : دهی است در نواحی افشار اکثر ساکنانش سید هستند .

۲- ماوه لۆ : دهی است در نواحی بانه .

۳- بهره جۆ : دهی است از توابع مهاباد- مقصود پیر عزیز است .

۴- کوچکیه : دهی است از توابع بوکان .

۵- بوغده داغ : دهی است از توابع بوکان امامزاده آنجا پیر محمد نام دارد مردم

برای شفا یافتن بزیرات مزارش میروند .

۶- بی : بیاید، قاعده میبایستی این فعل را بصورت جمع بیاورد زیرا چنانکه

می بینیم فاعلها متعدد هستند. مادر «مند» این مقدسین را برای فریاد رسی فرزندش

فرا میخواند .

شیخ ابراهیم ایستاده بود
 شیخ‌رش خود را در زیر اشعه خورشید
 پنهان کرده بود .
 وقتیکه به شیخ‌رش نظر میکرد
 در آنجا کالبد شیخ‌رش آتش گرفت
 بدینسان انتقام شیخ‌مند تمام شد
 ولی این دشمنی تا آخر زمان بود .
 صد رحمت بر ما و بر شنوندگان
 همراه نباشد شیطان دین دشمن‌خانه
 خراب .
 بیت با پیر آقای منگور
 خالق تنها تو با صبری

شیخ برایم زاوه ستابو
 نهوه شیخ‌رش خوی‌ده بن تیشکه‌ی
 زوژیدا حاشار دابو .
 جائه گهر نه‌زه‌زی‌ده کرده شیخ‌زه‌شی
 ده ویدا قالبی شیخ‌زه‌شیم آوری‌تی
 به‌ریو
 جائه و جار تو‌له‌ی^۱ شیخ مه‌ندیم ته
 واو‌بو
 نه‌مما نهو دوژ منایه‌تی هه‌تا آخری
 زه‌مانی بو .
 سه‌ت زه‌حمه‌ت له‌مه‌و وله‌گو‌دیران
 ده‌گه‌ل^۲ نه‌بی شه‌یتانی دین‌دوژمنی
 مالو‌یران .
 به‌یتی با پیر اغای مه‌نگور^۳
 خاله‌ق هه‌ره‌ته تو‌م به‌سه‌بری

۱- تو‌له : انتقام .

۲- ده‌گه‌ل : بمعنی مع‌عربی است حاصل‌معنی عبارت اینست که این «رحمت»
 شامل حال شیطان‌خانه‌خراب نباشد .

این بیت را محمد برادرزاده عزیز از سامه نام اهل شاریکند شنیده است، گویند مقبره
 شیخ‌مند و شیخ‌رش در دهکده «حاج‌علی‌کند» نزدیک مها‌باد واقع است .
 ۳- منگور طایفه بزرگی است که در جنوب و جنوب‌غرب مها‌باد سکونت دارد و قسمتی
 هم در عراق ساکن هستند پدر بزرگ این طایفه کاک درویش نام داشته و گویند از عراق آمده
 در این منطقه ساکن شده است اولاد و اعتاب این شخص را «کادرویشی» گویند. قبل از کادرویشی‌ها
 طوایف زیر در این منطقه سکونت داشته‌اند :
 ۱- شیخ‌شرفی ۲- سلکی ۳- کارش ۴- گورش ۵- زند ۶- هر‌مزیار .

خودایه هه‌رته تۆم به‌سه‌بری
 ساحیبی باران و به‌فری
 ساحیبی آو و آوری
 هه‌واو هه‌رزى زاده‌گری .
 یائه لّای ساحیب‌سوژ
 یانورئ سهدی وه‌ك دوز
 دوژمنن مامه‌ش^۱ ومه‌نگور
 ئەوان یه‌کتر ده‌کهن قز .
 خان^۲ باپیر ده‌نگ هه‌لدینی

خدایا تنها تو باصبری
 صاحب باران و برفی
 صاحب آب و آتشی
 هوا و ارض را نگاه میداری .
 ای خدای صاحب‌سر
 یا نور سید چون^۳ در^۴
 مامش و منگور دشمنند
 آنها یکدیگر را نابود میکنند .
 خان باپیر بانگ بلند میکند (بانگ
 میزند)

به‌کوژان زاده‌گه‌یه‌نی
 خیلئ برده‌گه‌ر مینئ^۱
 هه‌لی داله‌بیتوینئ^۲
 ده‌بلا غه‌مان نه‌مینئ .
 غه‌م له‌دلی ده‌بون به‌ناسور^۳ .
 ده‌باچه‌کمان^۴ ببن زور
 به‌پسران میرساند (اخطار میکند)
 خیل را بگرمسیر (عراق) برد
 در بیتوین چادر زد
 بگذار غمها نماند .
 غم در دلش ناسور میشدند .
 هان سلاحمان زیادشوند (هان اسلحه
 زیاد داشته باشیم)

- ۱- مامش طایفه بزرگی است که در غرب مهاباد سکونت دارد و با منگور همسایه است مدتهای مدید این دو طایفه زدو خورد و کشمکش داشته‌اند .
- ۲- خان باپیر بزرگ ایل منگور بوده است .
- ۳- مقصود خاک عراق است که گرمسیر است .
- ۴- دشتی است در خاک عراق .
- ۵- ناسور : زخم کهنه، غم کهن .
- ۶- چک : بفتح اول اسلحه
- ۷- مقصود حضرت رسول (ص) است .

دردت بر من پولادخور ^۷	لهمنت کهوئی پولا خور ^۱
سر بکاغذ و به مهر ^۸	سه ره به قاقه زو به مور ^۲ .
ابراهیم آقا چنینش جواب داد	برایماغا وای دا جووابه
میفرمود، میگفت ای پدر	ده یفه رمو ده یکوت بابه
اسلحه زیاد است درد دنیا نمی گنجد ^۹	چک زوره و دنیا نای ^۳ با .
حمزه آقای ^{۱۰} (من) از پاین میآید	هه ^۴ مزرا غام له ژیللا ^۴ دی
به گردن قیطان ^{۱۱} وزره [بسته است]	مل به قه ییتان و به زری
[میگوید] مامش (ها) فرار میکنند	مامهش هه لدین ده چنه کوئی ؟
به کجا میروند؟	
از ایشان پسوه ^{۱۲} را آشفته میکنم	لییان ده شیوینم په سوئی
ایشانرا با رمیه ^{۱۳} میرانم .	زایان دهم له بو ورمی ^۶ .

- ۱- پولادخور : کنایه از آدم شجاع و بی باک است .
- ۲- مقصود و مفهوم این عبارت برای نگارنده روشن نیست .
- ۳- دنیا گنجایش آنرا ندارد یعنی اسلحه زیاد داریم .
- ۴- حمزه آقا: پسر باپیر آقا بوده است .
- ۵- در اصل این کلمه چنین بوده است «ژیر زآ» .
- ۶- ارمیه که رضائیه فعلی باشد .
- ۷- پولادخور : پولاد خورنده، کنایه از آدم شجاع و بی باک است .
- ۸- مقصود و مفهوم این عبارت روشن نیست. شاید گوید برای روزمبادا اسلحه ذخیره اضافی با مهر و نشان و دست نخورده داشته باشیم .
- ۹- درد دنیا نمیگنجد : یعنی خیلی فراوان است .
- ۱۰- ضمیر من مضاف الیه است حمزه مضاف است. این اضافه بعقیده این بنده تعظیمی است و تعظیم مضاف منظور است .
- ۱۱- قیطان : رشته باریک که از ابریشم میبافند .
- ۱۲- دهی است که تعلق بمامشها دارد .
- ۱۳- ارمیه : رضائیه فعلی است .

خدر^۳ میگوید: [اگر زنده] بمانم

نیزه را تکان میدهم

لاجان^۴ را آشفته میکنم

مال و دولت ایشا نرا به تمامی میآورم.

رسول آقای میردیگان^۵

بقرآن سوگندخور است (بقرآن

سوگند میخورد)

میگوید لاجان را بهم میزنم

مامشها [ولو اینکه] به تهران بروند

(فرار کنند)

بمیانشان نابودی میاندازم .

در اینحال سه ماه بهار میآمد (فرامیرسد)

كاك درویشی من سوار^۶ رعنا [است]

همراه با حمزه^۷ جوان

آن كاك با یزید اختیار^۸.

خدر ده لئی بمینم

رُمبئی^۱ زاده وه شینم

لاجانئی^۲ ده شیوینم

مال وده وله تیان پاك دینم .

رِه سواغای میړ دیگانئی

سوند خوره به قورعانی

ده لئی ده شیوینم لاجانئی

مامهش بچنه تارانئی

تیبیان ده خدم قزانی .

وادهات سی مانگ بههار

کاده رویشم شوژه سوار

ده گهل همزه ی هه رزه کار

ئهو كاك با یزی اختیار .

۱- رُمب : رمح، نیزه .

۲- لاجان : منطقه‌یی که مامهشها در آن سکونت دارند لاجان نامیده میشود .

۳- خدر : اسم خاص است گویا همان خضر باشد .

۴- لاجان : منطقه‌یی که مامشها در آن سکونت دارند .

۵- میردیگان : ظاهراً باید نام دهی باشد .

۶- رعنا : ترجمه کلمه شوره میباشد. شور يك نوع تمایل و انحنا است که با زیبایی

خاصی توأم باشد .

۷- جوان : ترجمه کلمه هرزه کار میباشد .

۸- اختیار : گویند این کلمه مقابل جوان (بمعنی پیر) استعمال شده است .

در اینحال سه‌ماه زمستان می‌آمد
 قدباریک میان شانه‌پهن^۱
 به پسران گوشزد میکرد
 گلوله و باروت زیاد داشته باشیم .
 وقت نماز غروب
 بسیاحت و گردش آمده‌ایم .
 كاك درویشی من سوار رعنا [است]
 خیل خود را پاین آوردند .
 [خیل] آمد، برودخانه لاورین رسید
 [خیل] پرچم را نصب میکند
 [خیل] آمد، به‌قره خدر رسید
 [خیل] از دایه شیخ می‌گذشت
 [خیل] آمد بگدار بی‌خیر رسید.

واده‌ها ت سئمانگ زستان
 قد باریکی نیوشان پان
 تانوتی^۱ ده‌داده کوزان
 زورمان بی‌گولله وده‌رمان^۲ .
 نوژ مه‌حلی تاو پهری
 هاتوینه بانه^۳ مه‌زی .
 کاده رویشیم شورسوار
 خیل خویان هینا‌خوار .
 هات‌گه‌بیه چومی لاورینی^۴
 شیست^۵ پهران ده‌چه‌قینی .
 هات‌گه‌بیه قهره خدری^۶
 له‌دایه^۷ شیخی ده‌وری
 هات‌گه‌بیه بوواری بی‌خیری^۸ .

- ۱- تانوت : طعنه، گوشزد . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲- درمان : مقصود باروت است .
- ۳- بانهمهر : سیاحت، بازدید کردن از گوسفندان در صحرا .
- ۴- لاورین : رودخانه‌یی است که بزاب‌سفلی میریزد . لاورین یکی از انواع درخت بیدهم میباشد .
- ۵- شیست‌پهر : شصت‌پر گیاهی است زیبا در سرزمین ایل منگور می‌روید در اینجا مقصود پرچم است .
- ۶- قره‌خدر : دهی است متعلق به‌خاک مامش .
- ۷- دایه‌شیخی : نام کوهی است در میان ایل مامش و منگور .
- ۸- بی‌خیر . گذرگاهی است از رودخانه لاورین .
- ۹- شاید منظور باپر آقا باشد .

قافه زینکی ده تیری

بیدهن به پیروته کویری

شهره وئه گهر دهویری

چیدیکه خو نه سپیری^۱.

وهرن بزاین جاچیه

قافه زینکی نویسه

دهیدا به چنگ سهیدییه .

گهره یب وشوره بییه

سهت جار سهلام لهوییه

تاقه تی شهریم نییه .

دهی بیستن قسه ونه زهر

موی له قالبی بون به نه شتهر

له جهوت^۲ بهر گان ده هاتنه دهر

یان له لاجانی بیچینه دهر

ده نا ده یکهم موسته خهر^۳.

لهو^۴ همزه هی همز اغایی

دایان له تهیل وشایی

کاغذی میفرستاد^۵

به پیروته کور بدهید

جنگ است واگر جرأت دارد

دیگر خودش را کنار نکشد.

بیائید بدانیم چه خبر است؟

کاغذی نوشت

بدست سید میداد

گرچه عیب و ننگ است

صدبار سلام براو باد

طاقت جنگ ندارم .

سخن و نظر را می شنید

موی از اندامش نشتر شدند

از هفت جامه بیرون آمدند

یا از لاجان بیرون رود

و گر نه مسخر می کنمش .

(وه) از این حمزه آقایی

طبل زدند وشادی (کردند)

۱- نه سپیری : کنار نکشد .

۲- برگ : بفتح اول جامه، لباس .

۳- موسته خهر : مسخر .

۴- لهو : از اصوات است برای تحسین و تعجب بکار میرود .

۵- با پیر آقا برای پیروت رئیس ایل مامش نامه میفرستد .

۶- چون سادات احترام خاصی داشته اند و کسی مزاحم آنها نبوده لذا نامه را بوسیله

یکی آنها فرستاده است .

جنگ و جدایی کردند
 (وه) ازپسر شیخ محمد
 که در سرحد حاکم است
 میگفت به طبل بزیند
 تا سردار ایشان هراسان شود .
 (وه) ازپسر شیخ قادر
 شیر مصری در دست (دارد)
 مثل آتش میسوزد (شعله‌ور است)
 بهر کس بزند می میرد .
 اسبت مانند آهو است
 کل ترسو چگونه گریخت !
 لحظه‌یی منگور (ها) ایستادند
 خود را بشدت بایشان زدند
 هه و هه^۴ باپیر خان
 مانند تیغ دبان هستی
 مانند رستم زمانه هستی
 به تنهایی در میان ایشان هستی .
 سواری آمده، اینست

کردیان چه نگ و جودایی^۱ .
 له زوله‌ی شیخ موچه ممددی
 حاکمی واله سهر همددی
 ده یکوت لئیدن له ته پللی
 باسهر داربان به خه جلی .
 لهو زوله‌ی شیخ قادری
 ده ست به شیری میسری
 دایسی^۲ وه کو آگری
 هی چی لئیدا ده مری .
 نه سپت ده لئی مامزه^۳
 چون هه لات که لی قزه .
 تاویک زاوه استان مه نگور
 خو یان پیدادان به گور .
 هه و هه وی باپیر خانی
 ده لئی تیخی ده بیانی^۴
 وه ک زوستهمی زه مانی
 به ته نی له تیویانی .
 سوواریک ها تووه نه وه تا

۱- جودایی : جدایی، دشمنی، جنگ. بعید نیست که تغییر شکل یافته کلمه جدال باشد.

۲- مامز، آهو .

۳- دبان : به یک نوع تیغ گفته میشود .

۴- هه و هه : فریاد است که در موقع جنگ برای تشجیع سواران میکشیده است .

قدش بلند و محکم است	به زنی قهلات گوئند ^۱
زود او را اخترمه ^۲ کردند	ته زده ستیان ایخته ^۳ رمه کرد
باو خان پیرو ^۴ ت میگویند .	پیی ده لاین خان پیرو ^۴ ته .
سواری جوان و زیبا آمده است	سوواریک هاتووه به لاوی
تر دست او را اخترمه کردند ^۵	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو خان گلاوی میگویند	پیی ده لاین خان گولای
دست و لگامش شیرین (زیبا) است.	شیر نه ده ست و لغاوی .
سواری در حال قهر آمد	سواریک هات به زیزی
باسب زریز ^۶ زده بود	له نه سپی دا بو زریزی
او را تر دست اخترمه کردند	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو حمد کاغزین گویند .	پیی ده لاین همه دی کاغ زیزی .
سواری باسر و صدا آمد	سوواریک هات به هه لالو هووه
بر مادیان کهر نشسته	له ماینی کوت نیشتووه
گونه اش مانند قره غو ^۷ است	رومه تی ده لایی قه ره غووه
او را تر دست اخترمه کردند	ته زده ستیان ایخته رمه کرد
باو هام رسو گویند .	پیی ده لاین مام زه سووه .

- ۱- قلات گنید : قامت آن سوار را از لحاظ استحکام به قلمه و از حیث بلندی به گنبد تشبیه کرده است .
- ۲- اخترمه : اسب با زین و برگ ولی بدون سرار را گویند .
- ۳- اخترمه : اسب با زین و برگ ولی بدون سوار را گویند . زود او را اخترمه کردند یعنی زود اسبش را گرفتند و یا زود او را از اسب پایین انداختند .
- ۴- اخترمه : اسب مجهز ب زین و برگ ولی بدون سوار را گویند مقصود اینست که سوار را پایین انداختند و اسب را بدون صاحب کردند .
- ۵- زریز : گویا از نجیرهایی بوده که بر زین اسب برای زینت آویزان میکردند .
- ۶- قره غو : نوعی از نی میباشد .

سواری اندیشه کنان آمد
نشست چپقی کشید .
[گفت] ای پسران درد دستان بر جان من!
هر کس دستش بتواند جلو (لگام)
بگیرد .
از او فتح و پیروزی میخواهم .
«شه»^۱ را از چادر بیرون آورد
سپری بر آن نهاد .
خود بخود از هم پاشیدند .
منگورها بخانه باز گشتند .
خانمها شروع بگریه و شیون کردند،
سه مرتبه بانگ زدند .
(وه) از آن خانم که (گوشواره اش
جولان دارد) .
خانمها «سیوانا»^۲ بستند ،
(میگفتند) بهار برها ناپیروز بود،
ازما سردار (ان) کشته میشدند .

سووار یک هات به‌گه ندیژه
دانشت قه‌نئیکی^۱ کیشا .
ده کورینه له منو کهوئی !
ههرچی دست بگری جلهوئی
سو باتم^۲ لهوی دهوئی .
شیی له تاوولی^۳ هیناده
قه‌مبه^۴ لئیکی په‌زیه سهر .
سهر به خو تیک چونوه .
مه‌نگور بو مال چونوه .
خانمان پیداده‌هاتن، سی جاریان له
بانگی دا
لهو خانمی گوار جو لانه
خانمان به‌ستیان سه‌یوانا
لیمان ناپیروز بو به‌هار
لیمان ده کوژران سهر دار .

۱- قه‌ننه : چپق .

۲- سو بات : فتح، پیروزی .

۳- تاوول : چادر .

۴- قه‌مبهل : بعقیده خود بیت‌خوان به‌معنی سپر است بعقیده بعضی دیگر خور-

جینکی بوده که در مسافرت وسایل قلیان در آن حمل می‌کرده‌اند .

۵- شه : بروزن سه، اسبی که رنگش سرخ مایل بزرده باشد .

۶- سیوانا : بفتح اول وسکون ثانی، از مراسم شیون و عزاداری میباشد .

عزیز ^۱ درد (هایت) دیرینه اند ،	هزیز داخت له میژن
نو کر (هایت) نیزه درازند ،	نو کهرت ژمب دریزن
نباید جسد آنها را دفن کنند ،	نایج مهیتیان بنیژن
تا نامت گفته شود ^۲ .	هه تا نیووت ده بیژن .
عزیز امیر کو ^۳ است ،	حه یزه ومیری کوویه
گردنت مانند «قوپن ^۴ » «سو ^۵ » است	گهرنت قو پهنی سوویه
مادرت برایت رو ^۶ رو نکند	دایکت بو ^ت نه کاروژویه .
ای عزیز سو ^۷ رویت سفید باشد.	تهی ژوت سپی بی حه یزه سو ^ر !
بساژ وستور زدند ،	لنیان داله ساز وسه نتور ،
این دفعه کاک بایز و عزیز سو ^ر بزرگ	تهو جار گه و ره ی مامه شان کاک بایز
مامشها	و حه یزه سو ^ر
آمد (ند) رسیدند بکنند ^۸ سرخ	هات گه یینه که ندی سو ^ر
آمد (ند) رسیدند به برده ^۹ رشان	هات گه ییشته بهره ره شان

- ۱- عزیزه سو^ر یکی از رؤسای ایل مامش بوده است که برای جبران شکست قبلی با منگورها اقدام بجنگ کرد و کشته شد .
- ۲- مقصود این است که تا عزیز نرسد (از شهر کو که امیر آنجا بوده است) جسدها را دفن نکنند، تا عزیز از دیدن آنها متأثر شده تصمیم بجنگ بگیرد .
- ۳- کو، با واو مجهول تلفظ شود، نام شهری است در عراق گویا عزیز در آنجا امیر بوده است .
- ۴- قوپن با واو مجهول و فتح ثالث ، مابین ساقه و ریشه را گویند، خصوصاً ساقه گیاهان قطور .
- ۵- سو با واو مجهول گیاهی است گویا در میان منگورها فراوان یافت میشود .
- ۶- رورو با واو مجهول ناله وفتان .
- ۷- سو^ر بروزن دور بمعنی سرخ است .
- ۸- کندسرخ : نام محلی است .
- ۹- برده رشان : نام محلی است .

نیزه‌ها را از کیف‌ها در کشیدند .
 (لشکر) آمد رسید به‌میشه‌دی^۲
 جواب برای شیر سرخ می‌آید
 دیروز جنگ بره‌ها بود ، امروز
 جنگ مردان است .
 (وه) از ابراهیم^۳ آقای نگارین چشم
 می‌گوید ای پدر بگذار (بجنگ)
 نرویم .
 می‌گوید ای پسر چنین مگو
 شیر است و معر که میکند
 آنقدر که هستند باز همان قدر هم
 باشند (دو برابر باشند)
 از روی اسب‌مرا (پایین) نمی‌اندازند.
 شیر دلیر را برانداختند^۴
 قصدشان آن بود او را لخت کنند
 قسمتی از سرش را بریدند
 بالولۀ طپانچۀ سرخ
 سته‌تن را از دور کشت .
 پناه من بر جبار (خدا)

رُمبیاں له کیفان دهر ده کیشان .
 هات گه‌یشته میشه‌دی
 جواب له بو شیری سوردی
 دونی شدری کاوران بو، نه‌وروشه‌ری
 مه‌ردییه .
 لهو بر ایماغای چاو نه‌خشین
 ده‌لی بابَه بانچین .
 ده‌لی زوله وامه‌لی
 شیر ه وده کا گینچه‌لی .
 هینده‌ی ههن هینده‌ی دیش‌بن
 له‌سه‌ر گه‌سپیم فزی نادهن
 فزی یان‌دا شیری مه زبوت
 قه‌ستیان و ابو بیکهن زوت
 لایه‌کی سه‌ریان بزى
 به‌لوله‌ی ده‌مانچه‌ی سور
 سی‌که‌سی کوشتن دور به‌دور .
 په‌نام بو به‌ر جه‌بباری

۱- مه‌زبوت : شجاع و با کفایت شاید همان کلمه مضبوط عربی باشد .

۲- میشه‌دی : دهی است سرحد خاک مامش و منگور گویا تعلق به‌منگور دارد .

۳- ابراهیم‌آقا پسر باپیر آقا گویا مادرش از مامش‌ها بوده است .

۴- مقصود باپیر آقا می‌باشد .

همزه نه توّم سرداری .	همزه توام سرداری ^۳
رُمبی ده بن ههنگلّی گرت	نیزه را زیر بغل گرفت
رُمبیککی کرده زاری	نیزه یی در دهانش کرد
خون له رُمبی ده باری .	خون از نیزه میبارید
هاوار تله من فیله	فریادت (وای) بر من ای پیل مرد
لالّ بم چهزیز زه لیله .	لال شوم عزیز ذلیل است ^۴ .
ههی زوت سپی بیّ چهسن خان !	حسن خان ^۵ رویت سفید باشد
نهی ده هیشت سبهینی گزینگ ^۱	نمیگذاشت صبح اولین اشعه آفتاب
بداله سهران	بکوهستان بتابد
به نیوجه ^۲ ردان وهر ده بو	خود را بمیان راهزنها می انداخت
لیّی فزّی دان بیست و پینج	از ایشان بیست و پنج تن بر انداخت
لیّی هه لداشتن بیست و شش	از ایشان بیست و شش تن بر انداخت
رای ده دان بولاوینی	آنها را بسوی لاوین میراند
لییره شیان لیّ نا گه زیم	[میگفت] در اینجا هم از آنها دست
	بر نمی دارم .
له لاوینی جیسریان	(وه) از لاوین که صاحب پل است ^۶

- ۱- گزینگ : اولین اشعه خورشید که هنگام طلوع بقله کوهها میتابد .
- ۲- جهرده : پروزن برده بمعنی دزد و راهزن است .
- ۳- بعد از کشته شدن باپیر آقا، منگورها بلافاصله پسرش حمزه را بریاست خودانتخاب می کنند .
- ۴- حمزه، عزیزه سور را از پای درمیآورد .
- ۵- حسن خان پسر عزیزه سور بوده انتقام پدرش را از منگورها میگیرد .
- ۶- گاهی اوقات این بیت خوانها از مطلب دور میشوند و مصراع های میآوردند که با اصل موضوع ارتباط چندانی ندارد .

کوژه کوژهی میسریان
 مه‌نگور هیچیان پی نه‌کرا
 ایلا شین و واوه یلاو گریان .
 دل خوش مه که بهو دنیا یه، زه‌نگاو
 زه‌نگه
 جار جار شادیه، جار جار ته‌نگه .
 به‌یتی ماکو و چه‌رداری = بیت
 ماکو و چه‌رداری^۱

تاق و ته‌نیا، ته‌نیا هه‌وه ،
 حهرزی زونا، آوو هه‌وا ،
 گل و دره‌خت و بهرد و چه‌وه ،
 حاسمانی له سهر گرت‌ه‌وه .
 کوللی حیشای زه‌وه زه‌وه
 باب و پدهر پشت و نه‌وه
 هه‌چی بمری نابیته‌وه
 هه‌چی بمری ده‌بی فانی
 فانی ده‌بی به‌یه گجاری .
 پیغه‌سبه‌ر و ههر چوار یاری
 قورعانی بو‌هات به‌دیاری

پسران بر گزیدهٔ مصری^۲
 منگور(ها) کاری نتوانستند بکنند
 الا شیون و واویلا و گریه^۳ .
 باین دنیا دل خوشی مکن، رنگا-
 رنگ است
 گاه شادی است و گاه تنگی .

ترجمهٔ بیت‌ماکو و چه‌رداری

تک و تنها، تنها او (خدا) است ،
 زمین را آفرید، آب و هوای او را (آفرید)
 گل و درخت و سنگ و صخره را (آفرید)
 آسمان را بر آن (زمین) برافراشت .
 کُل اشیا زاد و ولد (دارد)
 باب و پدر و پشت و نوه (دارد)
 هر چه بمیرد (رنگ) هستی نپذیرد
 هر چه بمیرد فانی میشود
 برای همیشه فانی میشود .
 پیغمبر و هر چهار یارش
 قرآن برای او هدیه آمد

۱- این بیت را محمد برادرزادهٔ عزیز از کریم خلیفه ساکن آبادی «گرده بردان»

شنیده است .

۲- مقصود آن جوانان شجاعی بوده که همراه حسن‌خان بامگورها جنگیده‌اند و آنها

را شکست داده‌اند .

۳- هر چند عزیزه سورکشته شد ولی نتیجهٔ این جنگ بشکست منگورها تمام شد .

آن (قرآن) پیش سردار (پیغمبر)
روان بود

یا الله یا حضرت باری

این روشنی را تاریک نکنی

شب بشب رحمت میبارید .

دو برادر بودند : ما کو و چپرداری

خانه ایشان (م) در شهر (بود)

هریک صاحب صد هزار (بودند)

هزار هزار از آن نقش ها (داشتند)

کوشک و پنجره و نقاشان (داشتند)

لاله ها (از حسرت) فرش هاسیاه بودند^۵

یا الله، یا شاه درویشان

روزم را در میان روزیها نبری .

ای روزی خوار غم نداشته باش

توهم نداشته باشی من دارم

مرگه و بیتوین، کوه گلال^۶

نهو روان بوله کن سهررداری

یائه لالا یا حذرته تی باری

نهو رونا کیمیهی نه کهی تاری

شهو به شو ره حممت ده باری .

دوبرا بون^۱ ما کو و چپرداری

ماله^۲ وانم^۳ والهشاری

ههریهک ساحیبی سعت ههزاری

ههزار ههزار لهوان نه خشان

کوشک و په پنجره و نهقاشان

لاله^۴ رهش بون ده گهل فهرشان

یائه لالا یا شاهی ده رویشان

بهشم نه بزئی له نیو بهشان .

ساحیب بهشه نه تی غدمه

گه توش نه تی نه من هه مه .

مه رگه و بیتوین چپای گهل لالی

۱- از اینجا سرگذشت شروع میشود .

۲- وان : ایشان ضمیر است. «م» نیز ضمیر متصل اول شخص مفرد است مضاف الیه

است. برای کلمه «وان» .

۳- وا : چنین، چنین است، حال اینست، ضمیر شأن است .

۴- لاله : گلی است مشهور و نوعی چراغ بوده است .

۵- لالهها (چراغها) در مقابل فرشهای ایشان بی فروغ و تیره بودند، عبارت را اینطور

هم معنی میکنند .

۶- این سه محل در خاک عراق واقع است .

حکم گرفت^۳ کس ننالد^۴ .
 حکم گرفت با بی میلی
 سوار شود بتواند نیزه بازی کند^۵
 برای کارسازی (اداره کردن کارها)
 سیصد سوار وجود داشت .
 سواران سوارشدند برای (رفتن) به
 سر سمیل^۶ ،
 شاید یوسف آقا ما را نگذار^۷
 چاوش سورنا بزین ،
 اسب ما کوی (هن) میرقصد .
 چاوش دهل بزین ،
 اسب ما کوی من بادست زمین میکند .
 (بازی) تقله و جلپت پایین خانهها
 (بر گزار است)
 بیائید به تماشای گی دن به خالها (زیبا
 رویا نیکه بگردن خال دارند).

حو کمی وەر گرت کهس نه نالی .
 حو کمی وەر گرت به بی وازی
 سوار بی بی بکری زمبازی^۱
 سی سہت سوار بو بو کارسازی .
 سواره سوار بو بو سہری سمیل^۲ ،
 زہ نگه ووسواغا نهن هیلی .
 چاوش لییدہ له زورنایہ
 ئەسپی ما کۆم دە کاسه مایہ .
 چاوش لییدہ له دە هوایی
 ئەسپی ما کۆم دە کاسمکۆئی .
 تہقلہ^۳ و جلپت لہ بہر مالان
 وہ رنہ سہیری گہردن بہ خالان .

- ۱- رمب - شاید همان رمح عربی است بمعنی نیزه . امروز تاختن اسب را در يك مسیر دایره مانند «رمبازی» گویند .
- ۲- تقله و جلپت هر دو گویا يك بازی هستند سوارى فرار میکرده و دیگری او را با چوب نشانه میگرفته است .
- ۳- ما کو برای شکار رفتن حکم گرفته است - بمعنی خواننده بیت .
- ۴- عبارت کس ننالد را شاید برای ساختن قافیه گفته است زیرا در آنجا معنی ندارد .
- ۵- این عبارت نیز ارتباط روشنی با عبارات ماقبل و مابعد خود ندارد .
- ۶- سر سمیل - نام محلی است در عراق .
- ۷- یوسف آقا با ما کو دشمن بوده میگوید از شکار کردن ما شاید جلو گیری کند .

دار (درخت) یوسف آقای من بناب^۴ است
ما کو و چرداری در آنجا شکار خود
را میگستردند .

در (هنگام) نماز عصر در خانه یوسف
آقا سلام میکردند و ارمیشدند،
آنگاه از ایشان اسب و لگام میگرفتند.
(برسم احترام و پذیرایی)

برای نهار ایشان میش سر میریدند،

برای شام ایشان پلو می پختند .

لال شوم (افسوس) از آن دو برادر
عروس جوان و کودک نوزاد
بر جای میگذاشتند .

آفرین بر ابراهیم ، ابراهیم میره

تیز که ری

او خنجر میکشید

(بقیه دارد)

داری ووسوا غام داری بناوه

ما کو^۱ و چرداری لیبیان داده
به خشیوه زاوه .

ده نوژی ایوا ریندا له ماله و وسوا
غایان ده کرده وه سلاوه

جائوه وان لیبیان وه ده گرتن ولاغ
ودانه لغاوه .

بو نه هاریان ده کوشته وه شه کی^۲
به ربه رانی ،

بو شامیبان لیده ناوه پلاوه .

لال بم بهو جوته بر ایه یان به جی
ده هیشت بو کی^۳ سورو کور
په لئی ده ساوا .

آفرین بو بر ایمی ، بر ایمی میره

تیز که ری ،

ئوه هه لئی ده کیشاوه خه نه جری ،

۱- ما کو و برادرش چرداری از نزدیکان عبدالرحمن پادشاه بابان بوده اند-

بنا بگفته بیت خوان .

۲- شه کی به ربه رانی : بره دوساله که آماده برای جفت گیری میشود .

۳- بو کی سور : عروس سرخ، کنایه از عروس زیبا و جوان است .

۴- بناب نام درختی است، در آن محل که متعلق به یوسف آقا بوده درخت بناب وجود داشته است .

۵- ما کو و برادرش را یوسف آقا بخانه خود میبرد و در آنجا آنها را مسموم و مقتول میکند .

۶- ابراهیم (که اسم مادرش میره تیز که ره بوده) نوکر ما کو و برادرش بوده است.